Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 4: Issue 135, Winter 2024, p.195-213

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 07-03-2022 Revise Date: 19-05-2022 Accept Date: 20-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.73744.1228 Article type: Original

Analysis of Inheritance Distribution in Quran Based on Audience's Customary Practices

Dr. Ruhallah Najafi, Associate Professor, Kharazmi University

Email: r.najafi@khu.ac.ir

Abstract

The threefold verses of *Sūrah 'Al-Nisā* provide a detailed legislative framework for the laws of inheritance. In understanding these verses, it is important to have an understanding of the history of inheritance as well. In the tradition of Arabs before the advancement of Islam, men who were blood relatives of the deceased directly or via other men, were considered his/her heirs. Closer relatives would deprive more distant ones of their inheritance rights. Inheritance verses were revealed in such a context, with the purpose of determining a share for those who were deprived of inheritance. Therefore, the Quran has not written the rules of inheritance in vacuum, but rather in accordance with the existing norms and as corrective measures. This cultural background reveals the reason why some relatives have specific shares of the inheritance while others do not have that. On the other hand, the allocation of certain shares from the inheritance to non-heir members in the pre-Islamic custom could lead to the deprivation of those without a share or the excess sum of shares beyond each other. It seems that in order to solve these challenges, one should use the proportion of the heir's shares in comparison with each other instead of proportioning the shares of heirs to estate.

Keywords: Inheritance, norms, context of revelation, Quranic rulings, Quranic audience, historical interpretation

Journal of Fiqh and Usul

سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۲۱۳ - ۱۹۵
HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۲/۲۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

نوع مقاله :پژوهشی
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.73744.1228

تحلیل نحوهٔ تشریع ارث در قرآن با تکیه بر عرف مخاطبان

دکتر روح‌الله نجفی
دانشیار دانشگاه خوارزمی
Email: r.najafi@khu.ac.ir

چکیده

آیات سه‌گانهٔ سورهٔ نساء متکفل تشریع تفصیلی احکام ارث است. پیشینه‌شناسی ارث در فضای نزول، در فهم این آیات، نقشی مهم دارد. در عرف عرب قبل از اسلام، مردانی که مستقیم یا به‌واسطهٔ مردانی دیگر با متوفا نسبتِ خونی داشتند، وارثان وی بودند و خویشاوند نزدیک‌تر، دورتر را محروم می‌کرد. آیات ارث در چنین فضایی نزول یافت؛ با این هدف که، برای فاقدان بهره از ارث، سهمی تعیین شود؛ بدین‌ترتیب، قرآن قانون ارث را در دفتری سپید و نانوشته ننگاشته است؛ بلکه ساختاری عرفی بر مسائل ارث حاکم بوده و قیود اصلاحی قرآن، ناظر بدان پیش‌زمینه است. این پیشینهٔ فرهنگی آشکار می‌سازد که از چه رو در آیات ارث، برخی خویشان، کسرهای معینی از ترکه دارند و برخی دیگر کسر معینی ندارند. از دیگر سو، اختصاص کسرهایی از ترکه برای فاقدان ارث در عرف پیشین، به امکان محرومیت وارثان فاقد کسر و نیز فزونی جمع کسرها بر عدد یک منتهی شده است. به نظر می رسد برای حل این چالش‌ها بایستی به جای نسبت‌سنجی سهام وارثان با ترکه، نسبت سهام آنان با یکدیگر را معیار قرار داد.

واژگان کلیدی: ارث، عرف، فضای نزول، احکام قرآن، مخاطبان قرآن، تفسیر تاریخی.

مقدمه

مفاد آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷٦ نساء، بیان احکام ارث فرزندان، والدین، زوجین، برادران و خواهران است. قرآن، احکام ارث را با تعیین کسرهایی از ترکه برای برخی از وارثان سامان داده اما برای پاره‌ای دیگر از وارثان، کسر مشخصی را بیان نکرده است. برای نمونه، آیهٔ ۱۱ نساء، در حالت انحصار فرزندان میت به دختران، برای یک دختر، نیمی از ترکه و برای بیش از دو دختر، دوسوم ترکه را معین کرده است اما برای یک پسر یا برای بیش از دو پسر، کسری از ترکه تعیین نشده است. شیوهٔ تشریع مزبور، این پرسش را به دنبال دارد که از چه رو، اگر فرزندان فقط پسر باشند، کسر مشخصی از میراث برای آنان تعیین نشده است اما اگر همگی دختر باشند، کسرهایی معین دارند؟

به همین سان، چرا آیهٔ ۱۷٦ نساء برای خواهران میت، کسرهایی از ترکه را مقرر می‌کند اما برای برادران، کسری تعیین نمی‌کند؟ همچنین آیهٔ ۱۱ نساء مقرر می‌دارد که اگر متوفا فرزندی نداشت، سهم مادر او، یک‌سوم است. چرا قرآن سهم مادر را تعیین می‌کند اما سهم پدر را -در حالت فقدان فرزند- متذکر نمی‌شود؟ این شیوهٔ تشریع از چه روست؟ چه حکمتی در آن نهفته است؟ و چرا قرآن این‌گونه قانون گذارده است؟

۱. تعیین کسر برای فاقدان میراث؛ روش تشریعی قرآن

فهم قرآن منوط به شناخت فرهنگ، آداب، رسوم و معهودات ذهنی مخاطبان مستقیم قرآن است. کاوش در آیات ارث، این مدعا را به‌صورت مصداقی و موردی، مدلل می‌کند. آیات ارث نشان می‌دهد که اگر تنها به متن قرآن تکیه کنیم، برخی مسائل تفسیری در پردهٔ ابهام باقی خواهند ماند اما با شناخت بستر فرهنگیِ نزول قرآن، ابهامات، آشکار و اشکالات مرتفع می‌شوند.

به‌گفتهٔ مورخان، در عرف عرب جاهلی، همهٔ خویشاوندان میت از او ارث نمی‌بردند؛ بلکه زنان، محروم از ارث بودند و تنها مردان می‌توانستند وارث شوند.[۱] در آن زمانه و زمینه، ارث از آنِ «عَصَبه» بود؛ یعنی مردانی که به‌طور مستقیم یا به‌وساطت مردانی دیگر با متوفا پیوند داشتند. عصبه عبارت بودند از: پسر، پدر، برادر و عمو. میان این موارد، سلسله مراتب وجود داشت و هریک از آنان، مراتب دورتر را از ارث محروم می‌کرد.[۲]

وقتی که «الف»ها وارث هستند و «ب»ها وارث نیستند، برای وارث‌گرداندن «ب»ها، به دو شیوه

۱. نک: علیّ، المفصل، ٥٦٢/٥.
۲. علیّ، المفصل، ٥٦٢/٥.

می‌توان عمل کرد. نخست آنکه، شارع «ب»ها را در کنار «الف»ها قرار دهد و اعلام کند کـه وارثـان بایـد ارث را به تساوی میان خود تقسیم کنند. این شیوه‌ای است که قرآن نپیموده است، شـاید بـه ایـن دلیـل کـه تقابل آن با متعارف مخاطبان، بسیار صریح و جدی بود.

شیوهٔ دوم آن است که «الف»ها به‌روال سابق وارث قلمداد شوند، اما به ارث مطلقهٔ ایشان اسـتثناءهایی وارد آید. این استثناءها به‌صورت سهم‌هایی است که برای «ب»هـا بیـان می‌شـود. ایـن سـهم‌ها نیـز بـه دو صورت تعیین‌شدنی است. در شکل نخست، سهم «ب»ها نسبتی از تمام ترکه است. در آیات ارث، دربـارهٔ والدین، زوجین و برادر یا خواهر مادری به این شیوه عمل شده است. یعنی این افـراد، کسـر معـین خـود از ترکه را می‌برند و باقیِ مال، برای «الف»ها می‌ماند.

در شکل دوم، سهم «ب»ها نسبتی از سهم «الف»هاسـت. قـرآن بـرای دختـر و نیـز خواهرپـدری یـا پدرومادری، از این شیوه استفاده کرده و سهم ایشان را نصف پسر یا نصـف بـرادر قـرار داده اسـت. ایـن در فرضی است که دختر در کنارِ پسروخواهرپدری در کنار برادرپدری قرار داشته باشد اما در فرض فقدان پسر یا برادرپدری، تعیین سهام دختروخواهر پدری، به‌شیوهٔ دستهٔ نخست است.

بدینسان قرآن، «الف»ها را که ارث می‌بُردند، به وراثت خود وانهـاده اسـت و بـرای «ب»هـا کـه ارث نمی‌بُردند، کسری از ترکه یا کسری از میراث «الف»ها را تعیین کـرده اسـت. در فقـرات بعـد، به‌تفصـیل و تدقیق، این روند را بررسی و نسبت آیات ارث با فضای نزول را آشکار می‌کنیم.

۱. ۱. تعیین کسر برای دختر

«یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ فَإِن کُنَّ نِسَاء فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَإِن کَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ...»[۳]

آیهٔ فوق دربارهٔ میراث فرزندان مقرر می‌دارد که سـهم پسـر، معـادل سـهم دو دختـر اسـت و اگـر همـهٔ فرزندان، دختر و از دو تن بیشتر باشند، سهم آنان، دوسومِ ترکه است و اگر تنهـا فرزنـد، یـک دختـر باشـد، نیمی از میراث به او تعلق می‌گیرد. عموم مفسران، دو دختر را نیز در حکمِ «بیش از دو دختـر» دانسـته‌اند.[٤] به‌گفتهٔ ابن‌عربی، معنای آیه عبارت است از: «فان کن نساء اثنتین فما فوقها»؛ اگر ایشان زنانی، به عدد دو و بالاتر باشند، چنان‌که «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ»؛[۵] بالای گردن‌ها را بزنید، یعنی «اضربوا الاعناق فمـا فوقهـا»

۳. نساء: ۱۱.

٤. نک: زجاج، معانی القرآن و اعرابه، ۱۵/۲تا۱٦؛ طوسی، التبیان، ۱۲۵/۳.

۵. انفال: ۱۲.

(گردن‌ها به بالا را بزنید.)[6]

آیهٔ فوق این پرسش را بر می‌انگیزد که چرا قرآن برای دختران تنها، کسری از میراث را تعیین کرده است اما برای پسران تنها، کسری را تعیین نکرده است؟

بستر فرهنگی نزول نشان می‌دهد که قرآن ازآنرو برای پسران میت، کسر معینی بیان نمی‌کند که مخاطبان، وراثت ایشان را قبول دارند اما دختران که وارث قلمداد نمی‌شدند، نیازمند تعیین سهام هستند.

ممکن است اشکال شود که برای وارث‌شدن دختران، بیان همان گزارهٔ «لِلـذَّكَرِ مِثْـلُ حَـظِّ الْأُنْثَيَـيْنِ» (سهم پسر، معادل سهم دو دختر است)، کفایت می‌کند، چرا قرآن به ذکر این قاعده اکتفا نکرده و برای میراث دخترانِ تنها، کسرهایی معیّن را بیان کرده است؟

بر طبق مبانی اهل‌سنت می‌توان پاسخ داد که در فضای نزول، خویشان مذکر متوفا -با مراعات مراتب- وارثان او بودند و قرآن بر آن نیست که ساختارِ پیشین ارث را از میان بردارد، بلکه تنها درصددِ تعدیل آن برآمده است. اگر قرآن به بیان وراثت دختران و دوبرابربودن سهم پسر نسبت به سهم دختر اکتفا می‌کرد، هرگاه فرزندانِ میت به دختران منحصر می‌شدند، تمام میراث به ایشان تعلق می‌گرفت و «عصبه» (خویشان مذکر) محروم می‌شدند. تعیین سهام دوسوم برای دخترانِ متعدد، به وقت انحصار فرزندان میت به ایشان، یک‌سوم از ترکه را برای عصبه، باقی خواهد نهاد. به همین سان، تعیین سهام یک‌دوم برای یک دختر سبب می‌شود که ارث وی بیش از نیمی از ترکه نشود و باقی آن به عصبه برسد. به نظر می‌رسد داشتن کسر معین از یک سو، به نفع وارث و از دیگر سو، به زیان اوست، ازآن‌رو که سهم وارث نباید از آن کسر کمتر شود، به نفع اوست و از آن‌سو که سهمش نمی‌تواند افزون‌تر شود، به زیان اوست.

در فقه اهل‌سنت، «عصبه» که فاقد کسر معین هستند، باقی‌ماندهٔ میراث پس از عطاشدن کسرهای معین را می‌برند و ارث ایشان به کسر معینی محدود نیست. به‌علاوه، ویژگی عصبه آن است که چون تنها شود، همهٔ میراث از آن اوست.[7]

اهل‌سنت نقل کرده‌اند که زنِ سعدبن‌ربیع با دو دخترش نزد رسول اسلام آمد و اظهار داشت که این دو، دختران سعد هستند که پدر ایشان همراه با تو در اُحُد بود و به شهادت رسید. عموی دختران، تمام مال ایشان را برگرفته و برای آنان چیزی باقی نگذاشته است، حال آنکه ازدواج آنان جز به دارابودنِ مال میسّر نمی‌شود. پیامبر فرمود که خدا دراین‌باره داوری می‌کند و سپس آیات ارث در سورهٔ نساء نازل شد و پیامبر، همسرِ سعد و عموی دختران را فرا خواند و به او گفت: دوسومِ میراث را به دختران و یک‌هشتم آن را به مادر

۶. ابن‌عربی، احکام القرآن، ۳۶۰/۱.

۷. نک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۸۵/۹.

ایشان بده و باقیِ مال، از آن توست.[۸] در این راستا، از پیامبر روایت کرده‌اند که مال را میان صاحبان کسرهای معین تقسیم کن و سپس هر آنچه کسرها باقی نهادند از آنِ مذکرهای نزدیک‌تر است.[۹] بدین‌سان، نقل است که کسرهای معین را به صاحبانش عطا کنید و سپس آنچه باقی ماند، از آنِ مردان مذکرِ نزدیک‌تر است.[۱۰]

بر وفق این نگاه، قرآن با تعیین سهام برای دخترانِ تنها، باقی‌ماندنِ بخشی از ترکه برای خویشان مذکر را تأمین کرده است، زیرا مفهوم مخالف «لها النصف» آن است که دختر واحد، کمتر یا بیشتر از نصف ارث نمی‌برد. به همین سان، مفهوم مخالف «لهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ» آن است که دخترانِ متعدد، کمتر یا بیشتر از دوسوم ارث نمی‌برند. به‌عقیدهٔ اهل‌سنت، مفهوم مخالف سهام‌های تعیین‌شده را باید پاس داشت اما شیعه به این دیدگاه باور ندارند.[۱۱]

قانون مدنی ایران که براساس فقه شیعهٔ امامیه احکام ارث را مقرر داشته است، در مادهٔ ۸٦۲ چنین بیان می‌دارد: «اشخاصی که به‌موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند: ۱. پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد؛ ۲. اجداد و برادر و خواهر و اولاد آن‌ها؛ ۳. اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آن‌ها.»[۱۲]

مادهٔ ۸٦۳ این قانون نیز مقرر می‌دارد که: «وارثین طبقهٔ بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقهٔ قبل، کسی نباشد.»[۱۳] بدین‌سان، در قانون ایران این امکان وجود دارد که یک دختر یا دختران متعدد –حتی باوجود برادر میت یا عموی او– مالک تمام میراث شوند.

مادهٔ ۹۰۷ قانون مدنی بیان می‌دارد که: «اگر متوفا ابوین نداشته و یک یا چند نفر اولاد داشته باشد، ترکه به‌طریق ذیل تقسیم می‌شود: اگر فرزند منحصر به یکی باشد –خواه پسر، خواه دختر– تمام ترکه به او می‌رسد. اگر اولاد، متعدد باشند ولی تمام پسر یا تمام دختر، ترکه بین آن‌ها بالسویه تقسیم می‌شود. اگر اولاد، متعدد باشند و بعضی از آن‌ها پسر و بعضی دختر، پسر دو برابرِ دختر می‌برد.»[۱٤]

با این همه، قانون مدنی در مادهٔ ۸۹۹ فرض دختر را اگر فرزندِ منحصر باشد، نصف ترکه معرفی کرده است[۱۵] و در مادهٔ ۹۰۲، فرض دو دختر و بیشتر را درصورت نبودنِ اولاد ذکور، دوسومِ ترکه خوانده است.[۱٦]

۸. ابوداود، سنن ابی‌داود، ۳۲۷.
۹. ابوداود، سنن ابی‌داود، ۳۲۸ (قال رسول‌الله: اقسم المال بین اهل الفرائض علی کتاب الله فما ترکت الفرائضُ فلاولی ذکر.)
۱۰. بخاری، صحیح البخاری،۱٦۹۲ (عن النبی قال الحقوا الفرائض بأهلها فما بقی فهو لأولی رجلٍ ذَکَرٍ.)
۱۱. نک: مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۵۱۵.
۱۲. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۳۳.
۱۳. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۳٤.
۱٤. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۵۸.
۱۵. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۵۵تا۵۵٦.

در مقام تحلیل قانون مدنی، اگر پیشینهٔ تاریخی ملاحظه نشود، به‌هیچ‌روی دانسته نیست که چه ضرورتی در تعیین کسر برای دختر یا دختران وجود داشته است و چرا قانونگذار به همان برشمردن دختر به مانندِ پسر در طبقهٔ اول وارثان اکتفا نکرده است؟ نهایت آن است که سهم پسر، دوبرابرِ سهم دختر است اما تعیین کسرهای معین برای دختران تنها، چه ثمره‌ای دارد؟ به‌ویژه آنکه چه‌بسا، این کسرهای ثابت به ثُبات خود باقی نمانند. برای مثال، دختران متعدد هرگاه تنها وارث باشند، تمام ترکه میان ایشان به تساوی تقسیم می‌شود و بر کسرِ دوسوم، اثری مترتب نیست. هرگاه ایشان، تنها وارث نباشند و با زوج یا زوجه جمع شوند، در این حالت –از لحاظ نظری– فرض دختران متعدد، دوسوم و فرض زوج، یک‌چهارم است (یا فرض زوجه یک‌هشتم است) و باقی‌ماندهٔ ترکه به دختران رد می‌شود، چون بر وفق مادهٔ ۹۰۵ قانون مدنی، پس از عطاشدن فرض‌های معین، اگر چیزی از ترکه باقی ماند، به زوج یا زوجه رد نمی‌شود.[۱۷] بدین‌سان در عمل، کسر دوسوم معنایی ندارد؛ زیرا زوج یا زوجه کسر معین خود را می‌برند و باقیِ میراث، از آنِ دختران است. به همین سان، اگر دختران متعدد با والدین جمع شوند، والدین یک‌سوم را می‌برند و دوسومِ باقی‌مانده از آنِ دختران متعدد است. در این مورد نیز بر تعیین کسر دوسوم، اثری مترتب نیست. اگر دختران متعدد با والدین و زوج یا زوجه جمع شوند، در این حالت، جمع کسرها از عدد «یک» افزون می‌شود. بر وفق مادهٔ ۹۱٤ قانون مدنی، در این شرایط، نقصان بر دختران وارد می‌شود؛[۱۸] یعنی والدین و زوج یا زوجه، کسر مشخص خود را می‌برند و باقی‌ماندهٔ میراث، از آنِ دختران متعدد است. بدین‌سان در عمل، کسر دوسوم معنایی ندارد. تنها حالتی که تعیین کسر دوسوم اثر دارد، هنگامی است که فقط یکی از والدین موجود باشد. در این حالت، بر وفق مادهٔ ۹۰۹ قانون مدنی، پدر یا مادر، یک‌ششم و دختران متعدد دوسوم را می‌برند و باقی‌ماندهٔ میراث، میان این وارثان به نسبت سهمشان تقسیم می‌شود؛[۱۹] یعنی در این حالت نیز که کسر دوسوم اثرگذار است، درنهایت، میراث دختران متعدد، بیش از دوسوم ترکه می‌شود!

بنابراین، قانون مدنی ایران از یک سو، برای دختران متعدد، کسر دوسوم را تعیین کرده است و از دیگر سو، در هیچ حالتی، میراث نهایی دختران از ترکه، دوسوم نیست. البته اگر دختران متعدد با والدین جمع شوند، والدین یک‌سوم ترکه را می‌برند و دوسوم باقی‌مانده، از آنِ دختران متعدد است اما این مورد، نیاز به تعیین کسر ندارد، چنان‌که پسران هم اگر با والدین جمع شوند، دوسوم میراث را می‌برند، بی‌آنکه کسر

۱٦. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٥٦.

۱۷. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٥٧.

۱۸. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٦٠.

۱۹. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٥۹.

دوسوم برای ایشان تعیین شده باشد.

فهم این سنخ دشواری‌های قانون مدنی، نیازمند شناخت پیشینه‌هاست. در نقل‌های تاریخی آورده‌اند که پس از درگذشت پیامبر، [حضرت] فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا را درخواست کردند. آن دو سهم خویش از فدک و خیبر را می‌خواستند.[۲۰]

هویداست که وارث‌انگاشتن عباس برای پیامبر ازآن‌روست که پیامبر، فاقد پسر و پدر و برادر بوده است و به این سبب، نوبت به عموی وی رسید که برحسبِ سلسله‌مراتب خویشاوندان مذکر، مدعی وراثت شود. در تقابل با مدعای وراثت عمو باوجودِ دختر، از امام صادق نقل شده است که مال از آنِ خویشاوند نزدیکتر است و در دهان عصبه، خاک است.[۲۱]

به هر تقدیر، قرآن تنها از ارث فرزندان، والدین، زوجین، برادران و خواهران سخن گفته است و دربارهٔ وراثت عمو بیانی ندارد. ممکن است ادعا شود که اصل بر عدم‌وراثت است، مگر در مواردی که شارع آن را مقرر کند و شارع در قرآن وراثت عمو را مقرر نکرده است. بدین‌سان، هرچند عرف پیشین، عمو را با رعایت مراتب، وارث می‌شناخت اما قرآن، این عرف را امضا نکرده است. ازسویی، می‌توان سکوت و عدم‌مخالفت قرآن را، بر امضای عرف پیشین دربارهٔ عمو حمل کرد. در فقه امامیه، عمو در کنار عمه و خاله و دایی در طبقهٔ سومِ وراث جای دارد و درصورت فقدان فرزندان، والدین، اجداد، برادران و خواهران، از متوفا ارث خواهد برد.[۲۲] از دیگر سو، قرآن به میراث اولاد اولاد نیز نپرداخته است و نحوهٔ جانشینی ایشان برای اولاد بسته به اجتهاد است؛ یعنی مجتهد باتوجه‌به روح کلی احکام ارث، باید دربارهٔ این مواردِ مسکوت نظر دهد. بر وفق مادهٔ ۹۱۱ قانون مدنی، «هرگاه میت، اولاد بلاواسطه نداشته باشد، اولادِ اولاد او قائم‌مقام اولاد بوده و بدین طریق، جزو وارث طبقهٔ اول محسوب و با هریک از ابوین که زنده باشد ارث می‌برد.»[۲۳] مادهٔ ۹۱۰ این قانون نیز مقرر می‌دارد که: «هرگاه میت، اولاد داشته باشد، گرچه به یک نفر، اولادِ اولاد او ارث نمی‌برند.»[۲٤]

امروزه، محرومیت مطلق برخی نوادگان از مایملک پدربزرگ به‌سبب فوت زودهنگامِ پدر، چندان منصفانه تلقی نمی‌شود. ازاین‌رو، قانونگذار می‌تواند مقرر دارد که اگر میت فرزندی داشته است که پیش از او وفات یافته و آن فرزند دارای فرزندانی در قید حیات باشد، مجموع این فرزندان، جایگزین پدر یا مادرِ

۲۰. بخاری، صحیح البخاری، ۱٦۹۰.

۲۱. حر عاملی، ۸۵/۲٦. اَلْمَالُ لِلْأَقْرَبِ وَ اَلْعَصَبَةُ فِي فِيهِ اَلتُّرَابُ.

۲۲. مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۵۱۱.

۲۳. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۵۹.

۲٤. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ۵۵۹.

وفات‌یافته خویش شوند و به‌نیابت از وی ارث برند. بااین‌حال، این نیابت، مستلزم زنـده فرض‌کـردن میـت است و این فرض، می‌تواند نظم حقوقی را با چالش مواجه کند.

۱. ۲. تعیین کسر برای پدر در فرض فقدان فرزند و برای مادر

«...وَلأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لم يَكُن لهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ...»[۲۵]

بر وفق آیهٔ فوق، هرگاه متوفا دارای فرزند باشد، سهم پدر متوفا، یک‌ششم و سهم مادر او نیـز یک‌ششـم است. بدین‌سان، یک‌سوم ترکه به پدرومادر اختصاص می‌یابد. ازطرفی، هرگـاه متوفـا فاقـد فرزنـد باشـد و پدرومادر، وارثان وی شوند، سهم مادر یک‌سوم است. بنابراین، سهم پدرومادر، برحسـبِ فرزنـداربودن یـا نبودن متوفا متغیر است. آیهٔ فوق پس از افزایش سهم مادر از یک‌ششم به یک‌سوم به وقت فقدان فرزندان، به برادران متوفا اشاره می‌کند و مقرر می‌دارد که اگر متوفا برادرانی داشته باشد، سـهم مـادر یک‌ششـم خواهـد بود. بنابراین، سهم بیشتر مادر منوط به فقدان فرزند و برادر است.

قرآن در حالت فقدان فرزند برای متوفا، کسری از میراث را برای مادر تعیین کرده است، اما بـرای پـدر، کسری را تعیین نکرده است؛ بلکه مخاطب، خود بایـد اسـتنباط کنـد کـه چـون یک‌سـومِ میـراث بـه مـادر می‌رسد، دوسومِ باقی‌مانده به پدر خواهد رسید. ممکن است پرسش شود که چرا قرآن بـه جـای بیـان ایـن گزاره که سهم مادر یک‌سوم است، بیان نمی‌دارد که سهم پدر دوسوم است؟

برای فهم این نحوهٔ بیان، باید سابقهٔ موضوع در ساختار پیشاقرآنی دانسته شود. در فضای نزول، ارث از آنِ خویشاوندان مذکر است و قرآن به یادکردِ سهم پدر نیازی نمی‌بیند، بلکه سهم مادر را مقرر می‌کنـد کـه عرف آن را به رسمیت نمی‌شناسد. عرف، پدر را وارث می‌داند و قرآن بر آن قیدی می‌زند که سهام یک‌سـوم مادر است. بدین‌سان، عرف موجود، تعدیل و امضا می‌شود.

ممکن است پرسش شود که ازچه‌رو آیه بیان می‌دارد کـه هرگـاه متوفـا دارای فرزنـد باشـد، سـهم پـدر یک‌ششم است. چرا در این موضع، برای پدر که قبل از قرآن نیز در زمرهٔ وارثان بوده، کسر معـین ذکـر شـده است؟

پاسخ آن است که در ساختار پیشاقرآنی، خویشاوندان مذکر که وارثان میـت بودنـد، مراتبـی داشـتند و قرابت نزدیک‌تر، مانع ارث‌بردن قرابت‌های دورتر بود. بدین‌سان، باوجودِ پسر، پدر ارث نمی‌بُرد. قرآن بـرای پدر درصورت وجود پسر، سهم یک‌ششم را تعیین کرده است، زیرا عرفِ موجود، پدر را محروم می‌کرد، اما

۲۵. نساء: ۱۱.

چون پسر نباشد، نیازی نیست که کسری از ترکه برای پدر تعیین شود، چراکه بر وفق عرف، پدر ارث می‌برد.

البته اگر «ولد»، اعم از پسر و دختر باشد، سخن فوق با استثنایی صادق است؛ یعنی هرگاه فرزند میت، فقط دختر است، پدر کسر معیّن دارد، گرچه نیاز به کسر معیّن نداشته است. هرگاه والدین همراه با یک دختر، وارث میت شوند، فقیهان اهل‌سنت بیان می‌دارند که یک دختر، نصف و مادر، یک‌ششم و پدر نیز یک‌ششم میراث را می‌برد و سپس باقیِ ترکه به‌حکم تعصیب از آنِ پدر است.[۲۶] هویداست که در این مثال، با میراث‌بری عصبه، پدر نیاز به کسر معیّن نداشته است.

اما اگر مراد از «ولد»، پسر باشد، حکمت تعیین کسر معیّن برای پدر، بی‌هیچ استثنا صادق است. کیاهراسی -از فقیهان شافعی مسلک- ادعا کرده است که عموم علما، فرزند در آیۀ «إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ...»[۲۷] را فرزند پسر دانسته‌اند، چنان‌که در عبارت «فَإِن لم یَکُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ»، همگان بر این قول قائل‌اند.[۲۸] ازطرفی، قرآن متعرضِ میراث جد نشده و چگونگی ارث‌بردن او یا نحوۀ جایگزینی وی به جای پدر، بسته به اجتهاد است.

۱. ۳. تعیین کسر برای برادر و خواهر مادری و برای خواهر پدری

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَةِ إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُختٌ فَلَهَا نِصفُ مَا تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُهَآ إِن لم یَکُن لها وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِن کَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ...»[۲۹]

بر وفق آیۀ فوق، هرگاه متوفا فاقد فرزند و والدین است و یک خواهر دارد، نصف ترکه به خواهر تعلق می‌یابد و اگر خواهران، دو تن باشند، دوسومِ ترکه برای آن دوست. اگر متوفا خواهران و برادران داشته باشد، سهم هر برادر، دوبرابرِ سهم هر خواهر است.

در فضای نزول قرآن، برادران متوفا در سلسله‌مراتبِ وارثان قرار داشتند و در فرض فقدان پسر و پدر، ترکه از آنِ ایشان بود. ازاین‌رو، قرآن برای برادران متوفا کسر معینی ذکر نمی‌کند اما برای خواهران متوفا که به‌دلیل جنسیت خویش از میراث محروم بودند، کسرهایی معیّن ذکر می‌کند.

بخش پایانی آیۀ ۱۲ نساء نیز متعرض میراث برادران و خواهران شده است: «وَإِن کَانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلاَلَةً

---

۲۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۸۵/۹؛ ابن‌کثیر، تفسیر ابن‌کثیر، ۹۰/۲.
۲۷. نساء: ۱۷٦.
۲۸. کیاهراسی، احکام القرآن، ۳٦۳/۲.
۲۹. نساء: ۱۷٦.

أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ...»

بر وفق این آیه، اگر مرد یا زنی که از او ارث برده می‌شود، فاقد فرزند و والدین باشد و یک برادر یا خواهر داشته باشد، سهم هرکدام یک‌ششمِ میراث است و اگر تعداد ایشان بیش از این باشد، در یک‌سومِ میراث با یکدیگر شریک هستند.

سهام تعیین‌شده برای خواهران و برادران میّت در این آیه، با آیهٔ پایانی سورهٔ نساء همخوانی ندارد. در این راستا، عموم اهل تفسیر، آیهٔ ۱۲ نساء را ناظر به برادران و خواهران مادری و آیهٔ ۱۷٦ نساء را ناظر به برادران و خواهران پدری یا پدرومادری دانسته‌اند. به‌گفتهٔ ابن‌عطیه و ابن‌جوزی، علما اجماع دارند که برادران و خواهران در آیهٔ ۱۲ نساء، برادران و خواهران مادری هستند.[۳۰] ابوالفتوح رازی، از اجماع اهل بیت دراین‌باره خبر داده و آن را مستند تخصیص برادر و خواهر، به برادر و خواهر مادری معرفی کرده است.[۳۱] با این همه، در آیات یادشده، واژه‌های «اخ» و «اخت» و «اخوة» بدون قید آمده‌اند و ممکن اشکال شود که چگونه بی‌قرینه‌ای درون‌متنی، عبارت مطلق قرآن، مقیَّد تفسیر شده است؟

افزون بر این چالش، آیهٔ ۱۲ نساء از جهتی دیگر نیز پرسش‌برانگیز است. در این آیه، برای برادرِ واحد، سهم یک‌ششم تعیین شده است، حال آنکه قرآن در مواضع دیگر، تنها برای محرومان از ارث در عرف موجود، سهام تعیین کرده است. برادر متوفا در زمرهٔ خویشاوندان مذکر اوست و در فرض فقدان پسر و پدر، وارث بالفعل می‌شود. چرا در این موضع برای برادر، کسری معین از میراث تعیین شده است، با آنکه عرف پیشاقرآنی نیز وی را وارث می‌شمرد؟

این پرسش در صورتی مطرح می‌شود که برادر -در آیهٔ ۱۲ نساء- به برادرِ مادری اختصاص نیابد، اما اگر به برادر مادری تفسیر شود، پرسش فوق منتفی می‌شود؛ زیرا برادرِ مادری به‌دلیل انتسابش از طریق یک مؤنث به متوفا، در زمرهٔ عصبهٔ او قرار نمی‌گرفت و نمی‌توانست وارث وی شود. به دیگر بیان، هنگامی که مادر محروم از میراث بود، به‌تبع آن، برادر یا خواهر مادری نیز محروم می‌ماند.

به‌باور این قلم، هرچند در نگاه نخست، قرینه‌ای دیده نمی‌شود که بتوان بر وفق آن، برادر و خواهر در آیهٔ ۱۲ نساء را به برادروخواهر مادری حمل کرد، اما باتوجه‌به پیشینهٔ تاریخی می‌توان تعیین سهام برای برادر واحد را قرینه‌ای بر این قول به شمار آورد. در ساختار پیشاقرآنی، برادر پدری و برادر پدرومادری جزء ارث‌برندگان بودند و قرآن برای ارث‌برندگانِ در عرف موجود، کسری معین از میراث مقرر نمی‌کند. این

۳۰. ابن‌عطیه، المحرّر الوجیز، ٤۰۹؛ ابن‌جوزی، زاد المسیر، ۳۸۱/۱.

۳۱. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۷۹/۵.

نکته نشان می‌دهد که برادر یادشده در آیهٔ ۱۲ نساء، برادر ارث‌برنده در عرف نیست؛ بلکه برادر ارث‌نابرنـده است. برادر ارث‌نابرنده نیز همان برادر مادری است که به‌دلیل انتسـابش از طریـق مـادر، در شـمار عصـبه نیست. براساس استدلال فوق، تفسیر برادر و خواهر در آیهٔ ۱۲ نساء به برادروخواهر مادری موجه می‌شود.

۱. ٤. تعیین کسر برای شوهر یا همسر

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لم يَكُن لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُـعُ مِمَّـا تَـرَكْنَ مِـن بَعْـدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لم يَكُن لكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَـرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ...»[۳۲]

بر وفق آیهٔ فوق، شوهر یا زن حق ارث دارند و سهم ایشان برحسبِ وجود یا فقـدان فرزنـد بـرای متوفـا متغیر است. هرگاه متوفا دارای فرزند است، سهم شوهر، یک‌چهارم و سهم زن، یک‌هشتم ترکـه اسـت، امـا هرگاه متوفا فاقد فرزند باشد، سهم شوهر، یک‌دوم و سهم زن، یک‌چهارم ترکه اسـت. بدین‌سـان، هریـک از زوجین که زودتر از دنیا برود، دیگری از او با کسری معین ارث می‌بَرَد. اگر مردی زنان متعدد داشـته باشـد، یک‌چهارم یا یک‌هشتم از آنِ مجموع ایشان است و به تساوی تقسیم می‌شود. بر وفق مادهٔ ۹٤۲ قانون مدنی نیز: «درصورت تعدد زوجات، ربع یا ثمن ترکه که تعلـق بـه زوجـه دارد، بـین همـهٔ آنـان بالسـویه تقسـیم می‌شود.»[۳۳]

در ساختار پیشاقرآنی، زوجین سهمی از ارث نداشتند، زیرا خویشـاوندان نَسَـبیِ مـذکر، وارثـان میـت بودند. قرآن در مقام اصـلاحِ عـرف موجـود، کسـری معـیّن از ترکـه را بـه زوجـین اختصـاص داده اسـت. بدین‌سان، شیوهٔ تشریع قرآن در این موضع نیز اختصاص کسرهایی از ماترک برای محرومان از ارث است.

۲. چالش‌های تشریع ارث به شیوه تعیین کسر

شیوهٔ قرآنی تعیین کسر برای فاقدان ارث در عرف پیشین، پیامدهای خاص خود را به‌دنبال داشته است. امکان کاهش سهم یا محرومیت وارثان فاقد کسر و نیز امکان فزونی جمع کسرهای وارثان بر عدد «یک»، دو دشواری عمده در این باب است.

۲. ۱. کاهش سهم یا محرومیت وارثان فاقد کسر

به نظر می‌رسد این روش که صاحبان کسرهای معیّن، کسر خود را ببرند و باقیِ ارث به عصبه برسد، با چالشی جدی روبه‌روست، زیرا در برخی حالت‌ها پس از آنکـه صـاحبان کسـرهای معـیّن، کسـر خـود را

۳۲. نساء: ۱۲.

۳۳. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٦٧.

می‌برند، باقی‌ماندهٔ میراث -در قیاس با سهم دارندگان کسر- اندک است و حتی گاه چیزی باقی نمی‌ماند که عصبه بخواهند آن را ببرند. برای نمونه، هرگاه شوهر به‌همراه پدرومادر متوفا، وارثان او باشند، با چالش دوبرابرشدن سهم مادر نسبت به سهم پدر مواجه خواهیم شد. در این حالت، یک‌دوم از آنِ شوهر و یک‌سوم از آنِ مادر است. درنتیجه، باقی ترکه که به پدر می‌رسد، از سهم مادر کمتر است. از زیدبن‌ثابت نقل است که در این حالت، ابتدا یک‌دومِ شوهر عطا می‌شود و سپس یک‌سوم مادر از باقی‌ماندهٔ ارث محاسبه می‌شود (نه از کل ارث).[۳۴] این راهکار، اشکال بیشترشدن سهم مادر از سهم پدر را حل کرده است، اما ظاهر قرآن دلالتی بر آن ندارد. ازاین‌رو، نقل است که ابن‌عباس -که یک‌سوم مادر را از کل ارث محاسبه می‌کرد- به فقدان این حکم در قرآن بر زید اشکال کرده است.[۳۵]

بر وفق قول ابن‌عباس، چون وارثان منحصر به والدین باشند، سهم پدر دوبرابرِ مادر است، اما با اضافه‌شدن شوهر به جمع وارثان، سهم مادر دوبرابرِ پدر می‌شود. بدین‌سان، با آمدن شوهر به جمع وارثان، سهم مادر تغییر نمی‌کند، چون وی دارندهٔ کسری معیّن از میراث است، اما سهم پدر دچار کاهشی وافر می‌شود که منصفانه و منطقی جلوه نمی‌کند.

افزون بر این، قرآن یک‌سوم ترکه برای مادر را با تعبیر «فَإِن لَّمْ یَکُن لهُ وَلَدٌ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ» تشریع نکرده است، بلکه عبارت قرآن «فَإِن لَّمْ یَکُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ»[۳۶] است. اگر «ورثه ابواه» مفهوم مخالف داشته باشد، اختصاص یک‌سوم از کل ترکه برای مادر، تنها درصورتی است که وارثان منحصر به والدین باشند (نه درصورت وجود وارثی دیگر در کنار والدین).

زمخشری و نسفی و شوکانی، از عبارت «ورثه ابواه»، انحصار وارثان به پدرومادر و عدم‌شراکت زوج یا زوجه با ایشان را استنباط کرده‌اند.[۳۷] به‌عقیدهٔ آلوسی و ابن‌عاشور نیز جملهٔ «ورثه ابواه» بر فقدان وارث دیگر، جز والدین دلالت دارد.[۳۸]

در مثال فوق، پس از آنکه صاحبان کسرهای معیّن، سهام خود را بردند و سهم پدر -در قیاس با سهم مادر- اندک شد، اما چالش‌ها به این نقطه پایان نمی‌یابد؛ بلکه در برخی مثال‌ها، چیزی از میراث برای وارثان مورد انتظار باقی نمی‌ماند. برای نمونه، اگر برادران و خواهرانِ پدرومادری در کنار برادران و خواهران مادری و در کنار شوهر و مادر، بازماندگان میتی شوند، سهم شوهر، یک‌دوم و سهم مادر، یک‌ششم و سهم

۳۴. ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ۴۸/۴.

۳۵. ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ۴۸/۴.

۳۶. نساء: ۱۱.

۳۷. زمخشری، الکشاف، ۴۶۰/۱؛ نسفی، مدارک التنزیل، ۲۲۴/۱؛ شوکانی، فتح القدیر، ۴۲۵/۱.

۳۸. آلوسی، روح المعانی، ۵۹۸/۴؛ ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ۴۸/۴.

برادران‌وخواهرانِ مادری، یک‌سوم است. جمع یک‌دوم و یک‌ششم و یک‌سوم، مساوی یک است و از میراث چیزی باقی نمی‌ماند که به برادران‌وخواهران پدرومادری برسد! برخی فقیهان اهل‌سنت، به این نتیجه ناباورانه ملتزم شده و آن را پذیرفته‌اند.[۳۹] بدین‌سان در این مسئله، مادری‌ها به‌دلیل داشتن کسر معیّن، بر پدرومادری‌ها -به‌دلیل فقدان کسر معیّن- برتری یافته‌اند. در فقه شیعه، باوجودِ مادر، نوبت به برادران نمی‌رسد و مثال فوق، به فقه اهل‌سنت اختصاص دارد.

به‌باور این قلم، قرآن ازآن‌رو برای برخی وارثان کسر تعیین نکرده است که میراث ایشان محدود به کسری خاص نشود، نه آنکه میراث ایشان، کمتر از دارندگان کسر شود. ازاین‌رو، تعیین یک‌سوم برای مادر، در مقابل باقی‌ماندن دوسوم برای پدر است و کمترشدن سهم پدر از سهم مادر، خلاف مقصود شارع است. به‌دیگر بیان، در چنین مواردی باید باتوجه‌به سهام دارندگان کسر، برای فاقدان کسر نیز کسری تعیین شود.

به نظر می‌رسد قاعدۀ غالب قرآن در این باب، دوبرابربودن سهم مذکر نسبت به مؤنث است، چنان‌که از آیۀ «فَإِن لم یَکُن لهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ»[٤۰] استنباط می‌شود که یک‌سوم مادر، در مقابل دوسوم پدر است. اگر برای فاقدان کسر، کسری تعیین شود، پس از آن می‌توان در نمونۀ فوق، نسبت سهام وارثان با ترکه را به کنار نهاد و نسبت سهام وارثان با یکدیگر را معیار قرار داد، چنان‌که در فقرۀ بعدی، فقیهان اهل‌سنت چنین کرده‌اند.

۲. ۲. فزونی جمع کسرهای وارثان بر عدد «یک»

به‌هنگام جمع‌شدن یکی از زوجین با خویشاوندان نَسَبیِ دارای کسر معیّن، با امکان افزون‌شدن جمع کسرهای وارثان از عدد «یک» مواجه هستیم. برای نمونه، هرگاه فرزندان میت فقط دختر باشند و یکی از زوجین و والدین نیز در زمرۀ وارثان باشند، جمع کسرهای ایشان از عدد یک بزرگتر می‌شود؛ زیرا سهم دخترانِ متعدد، دوسوم و سهم والدین، یک‌سوم و سهم شوهر، یک‌چهارم ترکه است. جمع این کسرها پانزده‌دوازدهم خواهد شد که از «یک» بزرگتر است، حال آنکه قرار است «یک» میراث تقسیم شود. اگر ارث‌بردن زوجین، مقدم یا مؤخر از وراث نَسَبی قلمداد شود، این اشکال پدید نمی‌آید، اما شاهدی معتبر برای طرح چنین مدعایی دیده نمی‌شود. به‌علاوه، اِعمال چنین راهکاری منوط به آن است که کسرهای وارثان مقدم، تمام ترکه را در بر نگیرد، بلکه پاره‌ای از ترکه برای وارثان مؤخر باقی ماند.

در فقه اهل‌سنت در حالت فوق، همۀ وارثان به نسبت سهمشان باید متحمل نقصان شوند،[٤۱] مثلاً در

---

۳۹. نک: زجاج، معانی القرآن و اعرابه، ۲/۲۰؛ ابن‌عطیه، المحرّر الوجیز، ٤۰۹تا٤۱۰.

٤۰. نساء: ۱۱.

٤۱. نک: مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۵۱۹تا۵۲۰.

نمونهٔ فوق، میراث به پانزده قسمت تقسیم می‌شود و سهم دخترانِ متعدد، هشت‌پانزدهم و سهم والدین، چهارپانزدهم و سهم شوهر، سه‌پانزدهم خواهد شد. اهل‌سنت باور ندارند که نقصان، تنها بر برخی از وارثان اِعمال شود، چنان‌که در فقه شیعه چنین شده است.[۴۲] بر وفق مادهٔ ۹۱۴ قانون مدنی: «اگر به‌واسطهٔ بودن چندین نفر صاحبان فرض، ترکهٔ میت کفایت نصیب تمام آن‌ها را نکند، نقص بر بنت و بنتین وارد می‌شود...»[۴۳]

در نقد راهکار اهل‌سنت می‌توان بر این نکته اشاره کرد که هیچ‌یک از وارثان، کسر قرآنیِ تعیین‌شده را دریافت نکرده‌اند، اما در مقابل، محتمل است که سهام‌های تعیین‌شده در آیات ارث، تنها برای حالتی باشد که خویشان نَسَبیِ بدون شوهر یا همسر، میراث بر میت باشند. بنابراین، در حالت جمع‌شدن این دو گروه، قرآن نصی ندارد؛ بلکه حکم منوط به اجتهاد است. بدین‌سان، چنین اجتهاد کرده‌اند که در حالت اجتماع خویشان نَسَبی و سببی، اگر ترکه کفایت کند که کسر همگان عطا شود، چنین خواهد شد و اگر ترکه کفایت نکند، باید نسبت وارثان به یکدیگر را در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

پیش از نزول احکام ارث در قرآن، عرب‌ها، خویشان مذکر متوفا را وارثان او می‌دانستند و مراتب آن را چنین می‌انگاشتند: ۱. پسر، ۲. پدر، ۳. برادر، ٤. عمو.

براین‌اساس، زوجین که فاقد پیوند خونی با یکدیگر بودند، میراث‌برِ هم نمی‌شدند. قرآن، این نسب‌گراییِ صِرف را برنتافت و زوجین را وارث خواند و برای آن دو، سهام مقرر کرد.

ازطرفی، در آن زمانه و زمینه، دختر و مادر و خواهر به‌دلیل مؤنث‌بودن از ارث محروم بودند. برادرِمادری نیز که به‌سبب مادر به میت پیوند می‌یافت، بهره‌ای از میراث نداشت.

قرآن این مذکرگراییِ صِرف را ناعادلانه یافت و درصددِ اصلاح آن برآمد. ازاین‌رو، برای آنان که از ارث محروم مانده بودند، سهامی معیّن ذکر کرد و باقیِ مال را در دست وارثان معهود باقی نهاد.

تشریع کسرهایی از ترکه برای محرومان پیشین، دشواری‌هایی چند برانگیخته است؛ بدین شرح که، گاه جمع کسرهای وارثان از عدد «یک» افزون می‌شود، حال آنکه قرار است «یک» میراث تقسیم شود. همچنین امکان کاهش سهم و حتی محرومیت وارثان فاقد کسر، پیامد دیگر این شیوه است. برای حل این مسائل می‌توان در گام نخست، باتوجه‌به سهام دارندگان کسر، برای فاقدان کسر نیز تعیینِ کسر کرد و در گام

۴۲. مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۵۱۹تا۵۲۰.

۴۳. کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ٥٦٠.

دوم، نسبت سهام وارثان با یکدیگر را معیار تقسیم قرار داد.

در مجموع، قاعدۀ اصلی قرآن در باب ارث آن است که برای مؤنث، یک سهم و برای مـذکر، دو سـهم است. در میراث اولاد و در میراث برادران‌وخواهرانِ پدری یا پدرومادری، به قاعدۀ دوبرابربودنِ سهم مـذکر نسبت به مؤنث تصریح شده است. همچنین در میراث والدین بیان شده است که اگر متوفا فاقد فرزند باشد و والدین، وارث او شوند، سهم مادر یک‌سوم است. بنابراین، دوسوم باقی‌مانده به پدر می‌رسد و ایـن همـان دوبرابربودنِ سهم مذکر نسبت به مؤنث است. در میراث زوجین نیز سهام‌های مقررشده برای زوج، دوبرابرِ زوجه است.

در دو مورد، به جای دوبرابربودن، از قاعدۀ تساوی استفاده شده است: نخست، دربـارۀ خـواهرو بـرادر مادری که چون به‌سبب مادر وارث می‌شوند، دوبرابربودن سهم مذکر نسبت به مؤنث، وجهی نداشته است؛ دوم، تساوی سهم پدرومادر که در حالت وجود فرزند برای متوفا، هرکدام یک‌ششم ترکه را می‌برند. پیش از قرآن، هنگام وجود پسر، پدر محروم از میراث بود. قرآن در این حالت، پدرِ محروم را وارث کرده، اما سـهم او را دوبرابر نکرده است؛ چون سهم فرزندان کاهش جدی می‌یافت با آنکه وارث اصلی ایشان هستند.

در هر صورت، دشوارهای مسـائل ارث در فقـه اسـلامی ازآن‌روسـت کـه دو سـاختار متمـایز (عـرف پیشاقرآنی و اصلاحات قرآنی) با یکدیگر تلفیق شده‌اند؛ به‌دیگر بیان، قرآن بر زمینی عریان، خانۀ ارث را بنا نکرده است، بلکه به خانه‌ای پیش‌ساخته قدم نهاده و در آن تغییرات و تعمیراتی انجـام داده اسـت و در ایـن حالت، دست معمار گشاده نیست که هرگونه بخواهد سازد، بلکـه نـاگزیر اسـت کـه در سـاختار موجـود، نقش‌آفرینی کند. اگر قرآن با عرف‌های پیشین مواجه نبود، این امکان وجود داشت که به جای تعیین کسری از کل ماترک برای محرومان از ارث، برای هر وارث، عددی صحیح گذاشته شود که سهام او را در کنار بقیۀ وارثان مشخص کند. بدین‌سان، مشکل محرومیت وارثان فاقد کسر و نیز مشکل فزونـی جمـع کسـرها بـر عدد «یک» پدیدار نمی‌شد.

منابع

قرآن کریم

آلوسی، محمودبن‌عبدالله. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار احیاء التراث العربـی. ۱٤۲۰ق.

ابن‌جوزی، عبدالرحمان‌بن‌علی. زاد المسیر فی علم التفسیر. بیروت: دار الکتاب العربی. ۱٤۳۱ق.

ابن‌عاشور، محمدطاهر. التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی. ۱٤۲۰ق.

ابن‌عربی، محمدبن‌عبدالله. احکام القرآن. بیروت: مکتبة العصریة. ۱۴۳۳ق.

ابن‌عطیه، عبدالحق‌بن‌غالب. المحرّر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز. بیروت: دار ابن‌حزم. بی‌تا.

ابن‌کثیر، اسماعیل‌بن‌عمر. تفسیر ابن‌کثیر. بیروت: الهلال. ۲۰۰۷م.

ابوداود، سلیمان‌بن‌اشعث. سنن ابی‌داود. ریاض: بیت الأفکار الدولیة. بی‌تا.

ابوالفتوح رازی، حسین‌بن‌علی. روض الجنان و روح الجنان. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی. ۱۳۶۶.

بخاری، محمدبن‌اسماعیل. صحیح البخاری. تحقیق: جمیل العطار صدقی. بیروت: دار الفکر. بی‌تا.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. وسائل الشیعة. قم: آل‌البیت. ۱۴۰۹ق.

زجاج، ابراهیم‌بن‌سری. معانی القرآن و اعرابه. تصحیح: عرفان‌بن‌سلیم. بیروت: المکتبة العصریة. ۱۴۲۷ق.

زمخشری، محمودبن‌عمر. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتاب العربی. ۱۴۲۹ق.

شوکانی، محمد. فتح القدیر. بیروت: دار الکتاب العربی. ۱۴۳۰ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. تصحیح: احمدحبیب قصیر العاملی. بیروت: الامیره. ۱۴۳۱ق.

علیّ، جواد. المفصّل فی تاریخ العرب قبل الإسلام. بی‌جا: بی‌نا. ۱۴۱۳ق.

فخر رازی، محمدبن‌عمر. تفسیر الفخر الرازی المشتهر بالتفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب. بیروت: دار الفکر. ۱۴۲۵ق.

کاتوزیان، ناصر. قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: میزان. ۱۳۹۰.

کیاهراسی، علی‌بن‌محمد. احکام القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة. ۱۴۲۲ق.

مغنیه، محمدجواد. الفقه علی المذاهب الخمسه. تهران: مؤسسة الصادق. ۱۴۲۷ق.

نسفی، عبداللّه‌بن‌احمد. مدارک التنزیل و حقائق التأویل. بیروت: المکتبة العصریة. ۱۴۳۰ق.

Transliterated Bibliography

Abū al-Futūḥ Rāzī, Ḥusayn ibn ʻAlī. *Rawḍ al-Jin*ān wa R*ūḥ al-Jan*ān. Mashhad: Bunyād-i Pazhūhish-hā-yi Islāmī. 1988/1366.

Abū Dāwud, Sulaymān ibn Ashʻath. *Sunan Abū D*āwud. Riyāḍ: Bayt al-Afkār al-Dawlīya. s.d.

ʿAlī, Jawād. al-Mufa*ṣṣal fī T*ār*īkh al-ʻArab qabla al-Isl*ām. s.l. s.n. 1993/1413.

Ālūsī, Maḥmūd ibn ʿAbd Allāh. *Rūḥ al-Maʿānī fī Tafsīr al-Qurān al-ʿAẓīm wa al-Sabʿ al-Mathānī*. Beirut: Dār Iḥyāʾ al-Tūrāth al-ʻArabī. 1999/1420.

Bukhārī, Muḥammad ibn Ismāʻīl. *Ṣaḥīḥ al-Bukh*ār*ī*. researched *by* Jamīl al-

ʿAṭṭār Ṣidqī. Beirut: Dār al-Fikr. s.d.

Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn ʻUmar. *Tafsīr al-Fakhr al-Rāzī al-Mushtahar bi al-Tafsīr al-Kabīr wa Maf*ātī*ḥ al-Ghayb*. Beirut: Dār al-Fikr. 2004/1425.

Ḥurr ʻĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Was*āʾil al-*Shīʻa*. Qum: Āl al-Bayt. 1989/1409.

Ibn ʻArabī, Muḥammad ibn ʿAbd Allāh. *Aḥk*ām al-Qurān. Beirut: Maktaba al-ʿAṣrīya. 2012/1433.

Ibn ʻĀshūr, Muḥammad Ṭāḥir. *Taḥrīr wa al-Tanwīr.* Beirut: Mūʾassisa al-Tārīkh al-ʻArabī. 1999/1420.

Ibn ʿAṭīyah, ʻAbd al-Ḥaqq ibn Ghālib. al-Mu*ḥarrar al-Wajīz fī Tafsīr al-Kit*āb *al-ʿAzīz*. Beirut: Dār ibn Ḥazm. s.d.

Ibn Jawzī, ʻAbd al-Raḥmān ibn ʿAlī. *Z*ād al-Mas*īr fī ʻIlm al-Tafsīr*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʻArabī. 2010/1431.

Ibn Kathīr, Ismāʻīl ibn ʻUmar. *Tafsīr-i Ibn Kathīr*. Beirut: al-Hilāl. 2007/1428.

Kātūzīyān, Nāṣir. Qān*ūn Madanī dar Naẓm Ḥuqūqī Kunūnī*. Tehran: Mīzān. 2012/1390.

Kiyāharrāsī, ʿAlī ibn Muḥammad. *Aḥk*ām al-Qurān. Beirut: Dār al-Kutub al-ʻIlmīyya. 2001/1422.

Mughnīyah, Muḥammad Javād. Al-Fiqh ʿalā al-Madhāhib al-Khamsah. Tehran: Mūʾassisa al-Ṣādiq. 2006/1427.

Nasafī, ʿAbd Allāh ibn Aḥmad. *Mad*ārik al-Tanz*īl wa Ḥaq*āʾ*iq al-Ta*ʾ*wīl*. Beirut: al-Maktaba al-ʿAṣrīya. 2009/1430.

Qurān-i Karīm

Shawkānī, Muḥammad. *Fatḥ al-Qadīr*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʻArabī. 2009/1430.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Tiby*ān f*ī Tafsīr al-Qur*ān. ed. Aḥmad Ḥabīb Qaṣīr ʻĀmilī. Beirut: al-Amīrah. 2010/1431.

Zajjāj, Ibrāḥīm ibn Sarī. *Maʿānī al-Qurān wa Iʿrābuhu*. ed. ʿIrfān ibn Salīm. Beirut: al-Maktaba al-ʿAṣrīya. 2006/1427.

Zamakhsharī, Maḥmūd ibn ‘Umar. *al-Kashāf ʿan Ḥaq*ā*ʾiq Ghaw*āmi*ḍ al-Tanzīl.* Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī. 2008/1429.